

فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال یازدهم، شماره سی و نه، تابستان ۱۴۰۰، ص. ۱۰۴-۸۹

مقاله پژوهشی

تبیین غم و اندوه در شروه‌سرایی‌های فایز دشتی، محمدخان دشتی و مفتون بردخونی

مریم پرهیزکاری^۱

حیدر حاجیان^۲

چکیده

ادب غنایی بیان نرم و لطیف احساسات و عواطف شخصی شاعر است و به عشق، دوستی، رنج، نامرادی و هرچه روح آدمی را متأثر می‌کند، توجه نشان می‌دهد. آنچه این نوع ادبی را از غیر آن متمایز می‌سازد، غلبه عنصر احساس و عاطفه بر دیگر عناصر شعری است. اندوه یکی از عمیق‌ترین و متأثرکننده‌ترین احساسات آدمی است که در این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای به بررسی مؤلفه‌های آن در اشعار احساسی و عاطفی فایز دشتی، محمدخان دشتی و مفتون بردخونی پرداخته شده است. هدف از این پژوهش مقایسه این حس در اشعار سه شاعر است و این‌که شاعران مورد بررسی در کاربرد این‌گونه مفاهیم چه وجه تشابه و تمایزی با هم داشته‌اند. در باب نتیجه این تحقیق می‌توان گفت که تبلور غم و اندوه در اشعار فایز، بیشتر جنبه شخصی دارد و در سروده‌های مفتون، بیشتر به دلایل خانوادگی و اجتماعی است. در شعر محمدخان دشتی نیز جنبه مذهبی و اجتماعی اندوه نمود چشمگیرتری داشته است. وی شعری را که به دور از بازگویی رنج و درد و اندوه بشری باشد، به هیچ می‌گیرد و گاه به سراینده‌گان بی‌درد در دوره مشروطیت و بازگشت ادبی تاخته است. در اشعار مفتون علت اندوه وی در ابتدای شاعری‌اش به شکل گنگ و نامفهوم ظاهر می‌شود، اما به تدریج علت اندوهش را می‌توان در تلاش وی برای رسیدن به کمال عرفانی یا غم برآمده از احساس تنهایی در هستی یافت.

کلیدواژه‌ها: ادب غنایی، اندوه و غم، شروه، فایز دشتی، محمدخان دشتی، مفتون بردخونی

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. (نویسنده مسئول)،

parhezgari@iaubushehr.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲۹

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۲/۲۳

۱. مقدمه

ادبیات غنایی از دیگر انواع ادبی، خیال‌انگیزتر، ناب‌تر و کهن‌تر به حساب می‌آید. هر اندازه، احساسات شاعر، لطیف‌تر و عواطف او عمیق‌تر باشد، سخنش نافذتر و دل‌نشین‌تر خواهد بود. جلوه‌های احساسات و عواطف در شعر شاعران منطقه دشتی استان بوشهر به وفور دیده می‌شود. این جستار با این فرض که غم و اندوه، مشخصه بارز در شعر اغلب شاعران منطقه دشتی است، به تبیین و تحلیل آن پرداخته است. بدین منظور، نخست محتوای اشعار برخی از شاعران این منطقه بررسی، سپس اشعار با بن‌مایه غم استخراج گشته، پس از آن به واکاوی علل و عوامل به وجودآورنده غم و اندوه و میزان توجه شاعران معاصر نسبت به آن پرداخته شده است. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است. از آنجا که هیجان‌ناهی چون غم، اندوه، ترس، خشم، تنفر، محبت و عشق برای سازگاری با محیط و صیانت ذات نوع بشر، ضروری است و با توجه به انعکاس این هیجان‌ها به خصوص غم و اندوه در شعر شاعران منطقه دشتی بوشهر که بخشی از آن برآمده از مشکلات جامعه است، بررسی مضمون غم و اندوه و دلایل حضور بالای این حس در سروده‌های شاعران ضرورت انجام این پژوهش را توضیح می‌دهد. ایران به دلیل داشتن قومیت‌ها، طایفه‌ها، لهجه‌ها و گویش‌های متفاوت، گونه‌های ادبی متنوعی دارد. اشعار عامه از جمله این گونه‌های ادبی است که بسیار درخور توجه است. منطقه دشتی در استان بوشهر از جمله مناطقی است که دارای فرهنگ عامه غنی و دیرپایی است. بوشهر، به سبب موقعیت خاص جغرافیایی خود، گذرگاه و محل سکونت قوم‌ها و ملت‌های مختلفی بوده که به دلایل مختلف از جمله تجارت، مهاجرت اختیاری یا اجباری و نیز اشغال نظامی، وارد این سرزمین شده‌اند. «طبیعی است که هر کدام از این اقوام مهاجر به واسطه آمیزش یا مرادتهای مداوم، به نوعی در فرهنگ، ادب و هنر ساکنان بومی بوشهر تأثیر داشته و گاه موجب دگرگونی شده‌اند» (شریفیان، ۱۳۸۲: ۲۹). این عوامل و همچنین مهاجرت موقت اهالی این منطقه به کشورهای عربی هم‌جوار جهت امرار معاش و شرایط سخت طبیعی، خشکسالی، رطوبت زیاد و دریاوردی ویژگی‌های خاص و منحصربه‌فردی به بومی سروده‌های این منطقه داده است که شایان توجه و تحقیق می‌نماید.

۱-۱. پیشینه تحقیق

باباچاهی (۱۳۶۸) در کتاب خود با عنوان «سروده‌سرایی در جنوب ایران» شروه را یکی از مصادیق فرهنگی و بومی جنوب ایران می‌داند و از دوبیتی‌سرایان مشهور جنوب همچون فایز و مفتون نام برده است. زنگویی (۱۳۷۷) در دفتر پنجم کتاب خود به نام «شعر دشتی و دشتستان»، بخشی از سروده‌ها و نوشته‌های ۲۵ شاعر از منطقه دشتی، جم و دیر را ذکر کرده است. محمودی دشتی (۱۳۷۹). در کتاب «بهار و خزان: منتخبی از اشعار نوحه‌سرایان استان بوشهر». این کتاب به ضمیمه اشعار دیگر در مدح و رثای اهل بیت (ع) به چاپ رسیده و شامل سه بخش است که عبارت‌اند از: بخش اول: مدایح و مراثی؛ بخش دوم: نوحه‌های سینه‌زنی؛ بخش سوم: نوحه‌های پامنبری. رضایی (۱۳۸۱) در پژوهشی با عنوان «ادبیات عامیانه استان بوشهر» ترانه‌های رایج در استان بوشهر را گردآوری نموده است. همچنین حمیدی (۱۳۸۹) در اثر دیگری به نام «استان زیبای بوشهر» به تفکیک هر شهرستان و منطقه به کلیاتی از آداب و رسوم و معرفی بزرگان آن مناطق پرداخته است. رستگار، (۱۳۹۲) در کتاب خود به نام «دشتی، تاریخ، سرزمین» به گستره تاریخ و فرهنگ منطقه دشتی پرداخته است و در یک مجموعه ده جلدی دیگر پژوهش‌هایی درباره تاریخ، فرهنگ و سرزمین هر شهرستان دارد. معتمد (۱۳۹۳) در کتاب «بدویت معصوم، پژوهشی در شعر محلی با پرداختی ویژه به شعر محلی استان بوشهر» به کلیات شعر محلی استان بوشهر پرداخته است. سید حمیدی (۱۳۹۵) در «فرهنگ‌نامه بوشهر» نیز از شهرستان‌ها و شهرهای استان، تاریخچه، مناظر زیبا و دیدنی، شاعران و نویسندگان و شخصیت‌های علمی مذهبی، فرهنگی شهرستان‌های مختلف یاد کرده است. رستمی و ریاحی امین (۱۳۹۷) در مقاله «گونه شناسی اشعار عامه استان بوشهر» به تحلیل گونه‌های مختلف اشعار عامه بوشهر پرداخته است. آنچه موجب تمایز تحقیق

حاضر با پژوهش‌های یادشده می‌شود، این است که تاکنون هیچ پژوهشی به‌طور مستقل مرتبط با بومی سروده‌های منطقه دشتی صورت نگرفته است.

۲. بحث

۲-۱. ادبیات غنایی

ادب غنایی یکی از انواع ادبی است که از دیرباز در شعر شاعران و نویسندگان ظهور و بروز گسترده‌ای داشته است (و در آثار منظوم و مثنوی فارسی، جلوه‌های گوناگون داشته است که بیان نرم و لطیف عواطف و احساسات شخصی شاعر است و به عشق، دوستی‌ها، رنج‌ها، نامرادی‌ها و هر چه روح آدمی را متأثر می‌کند با شور و حرارت می‌پردازد) (کریم رشیدی، ۱۳۹۹: ۳۲)، همچنین دربرگیرنده مضامین متعددی از جمله غم و اندوه است که در زندگی هر انسانی دیده می‌شود. هیجانانگیزانه زندگی انسانی است، همان‌طور که می‌دانیم غم، اندوه، ترس، خشم، تنفر، عشق و محبت برای سازش با محیط و صیانت ذات بشر، ضروری است.

پورنامداریان شعر غنایی را نخستین و پایدارترین نوع شعر در ادبیات جهان می‌داند. وی برای اثبات این بیان این‌گونه استدلال می‌کند که در زندگی هر انسانی انگیزه‌های مختلفی وجود دارد که باعث پدید آمدن عواطف مختلف مانند عشق و دوستی، اندوه و دل‌تنگی، نفرت و دشمنی، شادی و امید و شگفتی و اعجاب می‌شود. تنوع این عواطف باعث به وجود آمدن اقسام شعر غنایی می‌گردد. این انگیزه‌ها ممکن است با تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تغییر کند یا برحسب حساسیت‌های شخصی و اقتضای وقت شدت و تأثیر آن متفاوت گردد، اما خود این عواطف در شمار خصوصیات ذاتی و نفسانی انسان است و با تغییر محیط و فرهنگ از وجود انسان محو نمی‌شود. تغییر انگیزه‌های عاطفی بر زمینه معنایی و محتوایی شعر غنایی تأثیر می‌گذارد، ولی عواطف حاصل از انگیزه‌ها به هر حال یکی از انفعالات نفسانی را در انسان در هر عصری و با هر قشری و طبقه‌ای و فرهنگی ایجاد می‌کند (ر.ک. پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۳۱). شاعران که در قیاس با مردم معمولی تأثیرپذیری عمیق‌تری دارند، زمانی که در معرض این انفعالات انسانی قرار گیرند، برون‌ریزی عاطفی بیشتری دارند، لذا کلامشان شنیدنی و بیانشان دلنشین‌تر می‌شود و در فولکلور بازتاب ناب‌تری می‌یابد.

۲-۲. ادبیات عامه

به‌موجب تعریف سن تیو^۱ فولکلور به مطالعه زندگی مردم عادی در کشورهای متمدن می‌پردازد: «در حقیقت می‌توان گفت که دنیای فولکلور، دنیای زندگی واقعی توده‌هاست. ادبیات توده و هنر نیز به‌منزله مصالح اولیه بهترین شاهکارهای بشر به‌شمار می‌آیند. ترانه‌های عامیانه و آوازه‌ها و افسانه‌ها نماینده روح هنری ملت هستند و فقط از مردمان گمنام و بی‌سواد به‌دست می‌آید. این‌ها صدای درونی هر ملتی است و در ضمن، سرچشمه الهامات بشر و مادر ادبیات و هنرهای زیبا محسوب می‌شود» (هدایت، ۱۳۹۵: ۲۳۵). بر این اساس اهمیت گردآوری این ادبیات، اعم از اشعار و سروده‌هایی که بخش مهمی از فرهنگ یک منطقه را تشکیل می‌دهند، انکارناپذیر است و مهم‌تر این‌که عنصر شعر در فرهنگ‌ها، نه‌تنها احساس درونی فرد است که گاهی زبان مشترک گروهی نیز محسوب می‌شود. این ترانه‌ها، آوازه‌هایی هستند که بین مردم رواج داشته و از ضمیر ناخودآگاه و توانایی‌های ذاتی و شهودی آنان پدید آمده‌اند. «سرایندگان این اشعار غالباً ناشناس و شیوه انتقال آن‌ها شفاهی و از نسلی به نسل دیگر بوده است» (تمیم‌داری، ۱۳۹۰: ۴۹). آن‌ها سرچشمه بسیاری از تجلیات و افکار بشری هستند و بیانگر تاریخ،

فرهنگ و اندیشه‌های زنده و گویای مردمی که احساسات خود را به صورتی دست‌نخورده، بیان می‌کنند. از طرفی، «بومی- سروده‌ها، پیام‌آور صلح و دوستی و سبب پیوند جوامع با یکدیگر و مانع خصومت و کینه است و قلب‌های ناآشنا را به هم پیوند می‌زند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۲۸۷). لذا این بخش از ادبیات شفاهی، چون ریشه در اعتقادات، سنت‌ها، آداب و رسوم و اندیشه‌های اقوام گوناگون دارد، موجب اتحاد و همدلی می‌شود.

۲-۳. سوگ، غم و اندوه:

سوگ در لغت به معنی غم، ماتم و اندوه است و «اشعار سوگ، شامل تمام سوگ‌سرودهایی می‌شود که مردم در مراسم آیینی یا هنگام درگذشت نزدیکان یا مرگ قهرمانان و بزرگان قوم خود برگزار می‌کنند. بخشی نیز سوگ‌های دینی و مذهبی است که در بزرگداشت و یادبود مقدسان دینی و مذهبی می‌خوانند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۱۳۱). فایز و محمدخان دشتی و مفتون، سه شاعر خطه جنوب در زمینه سوگ‌سروده‌ها، طبع‌آزمایی کرده‌اند و به خاطر بسامد بالای این نوع شعر در جنوب مشهور شده‌اند؛ به گونه‌ای که اشعار این سه شاعر در شروه‌خوانی‌ها استفاده می‌شود. حضور اشعار این سه شاعر در شروه به خاطر حزن و اندوهی است که در سرتاسر اشعار آن‌ها موج می‌زند. اندوهی که قابل تأویل و برداشت به سه نوع فردی، اجتماعی و انسانی است. احساس اصالت و باورمندی و پایبندی به تقدس عشق و اندوه برآمده از آن، وجه مشترک سوگ-سروده‌های این سه شاعر است که در بخش بعد به آن می‌پردازیم.

۲-۴. شروا یا شروه

شروه، آوازی غمناک است که عموماً به هنگام عزاداری خوانده می‌شود، گرچه در مواقع دیگر نیز از آن یاد می‌کنند. فرهنگ لغت دهخدا در تعریف آن نوشته است: «شروه. [ش و] (۱) (اصطلاح موسیقی) نوعی از خوانندگی است که شهری نیز گویند. (ناظم الأطباء) (برهان) (انجمن آرا) (از آندراج) (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل شروه)؛ اما در اصطلاح به ترانه‌های ساده و دل‌نشین محلی که بیشتر در قالب دوبیتی باشد، «در منطقه بستک هرمزگان (از ولایات جنوبی)، شروا یا شلوا می‌گویند. اهالی بندر بوشهر و مناطق آن ناحیه، شلوا (شروا) را شروه می‌خوانند» (حبیبی، ۱۳۷۰: ۷۳)، همچنین، تلفظ‌های دیگری از جمله شرفنگ (Šarfāng)، شرفالنگ (Šarfālang)، شرفک، (Šarfak)، شرفه (Šarfe)، شرفاک (Šarfāk) شرفانگ (Šarfāng) و شرفاک (Šarfāk) رایج است.

این نوع شعر که به‌عنوان آواز دشتی نیز معروف است، «شناخته‌ترین و مهم‌ترین گونه‌های بومی‌سرود در مناطق جنوب ایران به‌ویژه بوشهر است که آن را در قالب دوبیتی یا ترانه و به همراهی نی می‌خوانند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۳۲۴). «بیشتر اهالی جنوب از مردم سواحل خلیج فارس گرفته تا کناره‌های بحر عمان، با این نوع شعر قرابتی ویژه دارند و تمام لحظات عمر خود اعم از غم و درد، خوشی و ناخوشی، فراق و وصال و خلاصه شب و روز را با شروا شروع می‌کنند و با شروا به پایان می‌رسانند» (حبیبی، ۱۳۷۰: ۷۴). از این رو، می‌توان گفت که شروه با زندگی مردم درآمیخته است. باباچاهی تعریف شروه را گسترده‌تر کرده است و می‌گوید: «شروه، گرچه در جمع و یا حتی به هنگام درو و خرمن‌کوبی و هنگام کوچ و مهاجرت (نه به معنای ایلی آن) خوانده می‌شود، اما کلاً این آواز برخلاف آوازهای ابتدایی دارای خصلتی جمعی نیست، گرچه تجرد نهفته در آن، نشانه‌های نمادین اندوه زمانه را در خود ذخیره کرده است» (۱۳۹۶: ۴۱). در واقع، شروه تسلابخش دل‌های غمگین مردم جنوب است که در تنهایی‌های غمگنانه خود با شروه‌خوانی دل غمگین و جگر پرسوز خود را آرام می‌کنند:

سحر دل ناله‌های زار می‌کرد چنان که دیده را خونبار می‌کرد
شکایت‌های ایام جوانی به فایز یک به یک اظهار می‌کرد
(فایز، ۱۳۶۸: ۵۳)

در منطقه جنوب، شروه‌سرایان بسیاری وجود دارند که از این میان، فایز دشتستانی، مفتون بردخونی، ملاحسن کبگانی، محیای بردخونی، صافی، شیدا، نادم، احمدخان دشتی، یغمای جمی، محمدعلی خان جمی، عبدالرضا کردوانی و ده‌ها تن دیگر را می‌توان نام برد که دوبیتی‌هایی برای شروه‌سرایی سروده‌اند. برخی تنها دوبیتی‌سرا بوده‌اند و برخی در گونه‌های مختلف به سرایش شعر پرداخته‌اند. در ادامه به بررسی و مقایسه مؤلفه‌های غنایی در اشعار احساسی و عاطفی فایز دشتی، محمدخان دشتی و مفتون پرداخته می‌شود.

۲-۵. بررسی محتوایی و درون‌مایه‌های شروه

موضوعاتی همچون غم ازدست دادن پدر، مادر، همسر، دوستان، عشق، جدایی، فراق، تلخی ایام، انتظار، امید، نومیدی، موضوعات پندآمیز و حکمی، شکوه از روزگار و زمانه و ناجوان‌مردی‌ها، عزت نفس، مناعت طبع، دوری از دوست نابخرد، معاشرت با خردمندان و فرهیختگان، روی آوردن به فضائل اخلاقی، دوری از رذایل، گوش سپردن و عمل کردن به نصایح و پندهای مشفقان خردمند، تعهد و التزام، وفاداری به یار و دوست، شکوه از جور زمانه و اشتیاق به وطن از مضامین مشترک میان چکامه‌های شروه است، با این تفاوت که مضمون بیشتر دوبیتی‌ها در شروه «عاشقانه» و در وصف معشوق و طلب وصال است.

شروه، نوایی محزون دارد که بیانگر وجود اندوه در وجود سراینده، خواننده و شنونده است. همین احساس اندوه فراگیر است که موجب شده شروه‌خوانی حتی جای خود را در مراسم مذهبی از جمله عزاداری‌های محرم و صفر نیز بگشاید؛ شاید همین وجهه پاک و به دور از ناپاکی‌هاست که به شروه رنگ جاودانی و محبوب بخشیده است. به طور کلی، درون‌مایه چندپاره‌ای شروه، دارای دو بُعد شخصی و جمعی است که بعد شخصی آن به سراینده بیت‌ها بازمی‌گردد و بعد جمعی آن در برگزیده عواطف مشترک مردم یک خطه است، حتی برخی پژوهشگران (مثلاً حمیدی در کتاب آینه شروه‌سرایی (ر.ک. حمیدی، ۱۳۷۵: ۲۷-۳۱) این اشعار را به مضامین والای عرفانی نیز تأویل‌پذیر دانسته و لذت ناشی از شنیدن آن‌ها را به یک بی‌خودی عارفانه تشبیه کرده است. دلیل بر صحت این امر نیز وجود تعداد بی‌شماری از اصطلاحات اهل تصوف و عرفان در لابه‌لای این بیت‌ها است. به‌طور کلی می‌توان گفت که هر کس با توجه به گستره اندیشه خویش از آبخشور شروه بهره فکری می‌برد.

۲-۶. آهنگ و موسیقی شروه

شروه نغمه‌ای سوزناک است که در مایه دشتی، به‌صورت تک‌نفری و به‌طور معمول در گوشه بختیاری اجرا می‌شود. درویشی می‌نویسد: «بسیاری از گوشه‌های آواز دشتی در ردیف سنتی متأثر از شروه و آوازهای رایج در منطقه دشتی، دشتستان و تنگستان‌اند» (۱۳۷۳: ۷۲). البته همان‌طور که اشاره شد، باید شروه را با مرثیه‌خوانی متفاوت دانست. مجالس شروه از آهنگ تهی است، اما یکی از سازهای سنتی (نی) همواره شروه‌خوان را همراهی می‌کند. شروه‌خوان با کمک و همراهی صدای برآمده از نی، شنونده را منقلب کرده، فضا را در دست می‌گیرد. در مجالس شروه‌خوانی، گاهگاه صدای قُلُقُلِ قلیان، چهارپاره‌ها را از هم جدا می‌کند. این مسئله را می‌توان یکی از رسوم سنتی اجرای شروه به حساب آورد؛ رسومی که موجب می‌شود شروه‌خوان

مکتبی کرده و سپس خواندن را از سر بگیرد. دلیل همراهی ساز سنتی نیز این است که از یکسو نوای نی همواره همراه موسیقی‌های عرفانی بوده و هست و از دیگر سو نغمه حزن‌آلود آن بهترین زمینه را برای انتقال مفاهیم دوبیتی‌ها و چهارپاره‌ها فراهم می‌کند. توضیحات حمیدی درباره استفاده از این ساز سنتی در شروه‌خوانی قابل توجه است: «نخستین تشابه میان شروه با نی آن است که شروه را نیز مانند نی هم در مجالس شادی و سرور و شب‌نشینی‌ها و محافل دوستانه سر می‌دهند و هم در محافل و مجالس غمگنانه. مشابهت دوم شروه و نی در آن است که نی، سوز نهانی نوازنده را بازگو می‌کند و غم نهفته او را برملا می‌سازد، شروه نیز اندوه و درد و دردمندی خواننده‌اش که بازتاب و منعکس‌کننده درد عموم مردم این سامان است را منعکس و آشکار می‌سازد» (۱۳۷۵: ۲۳). نوای غمگینانه نی، به شنونده کمک می‌کند تا ابعاد وسیع‌تری از غم و اندوه شخصی خویش را درک کند و به عوالم عرفانی والاتری وارد شود، بدین ترتیب شروه‌خوان شنوندگان را با خود به قله‌های احساس و عرفان می‌برد.

۷-۲. فایز

محمدعلی متخلص به فایز در سال ۱۲۰۹ شمسی در کردوان یکی از روستاهای دشتی چشم به جهان گشود. از زندگی اولیه وی آگاهی چندانی در دست نیست. گویند تحصیلات مقدماتی خود را در کردوان و سپس بردخون که در آن زمان حوزه علمیه و مرکز بحث و درس منطقه دشتی بوده و در مکتب‌خانه‌ها زیر نظر آموزگاران محلی به اتمام رساند. او پس از به پایان رساندن تحصیلات مقدماتی از بردخون دوباره به کردوان رفت و نزد یکی از مشایخ آن دیار که مردی باسواد بود و بر زبان و ادبیات فارسی و عربی تسلط داشت، به ادامه تحصیل مشغول شد. فایز که با محمدخان دشتی و محمود کبگانی از شعرای دشتی، معاصر بود، زندگی خود را از راه کشاورزی می‌گذرانید و در برابر فئودال‌ها که فرمانروای مطلق آن زمان بودند، تملق و مدیحه‌سرایی نمی‌کرد و آخر عمر خود را به عللی که گویا بیشتر مخالفت رؤسای کردوان و بردخون با وی بود، در گذرد از که تبعیدگاهی بیش نبود، می‌گذرانید (ر.ک. باباچاهی، ۱۳۶۸: ۶۷). این شاعر محبوب و معروف در میان مردم جنوب، پس از هشتاد سال زندگی، در سال ۱۳۳۰ هجری، برابر با ۱۲۸۹ شمسی در «گذرداز» وفات یافت و جسدش را پس از چند ماه به نجف اشرف منتقل کردند (همان: ۶۸)، اما صفایی ملایری معتقد است که «وفات فایز در سال ۱۳۲۸ هجری در قریه خورموج اتفاق افتاده است» (۱۳۱۵: ۴۷۲).

فایز با قدرت شعری متوسط - گاه با تساهل و تسامح‌های آشکار از قواعد و اصول شعر رسمی، اما با لطافتی خیره‌کننده در ذوق و بیان شاعرانه و موسیقی کلام و صداقت و صافی و سادگی گفتار، سیطره‌ای چنین شگفت‌انگیز در قلب‌ها یافت که آرزوی هر صاحب‌سخنی است. «علاقه و شیفتگی دیرینه و کهن مردم به ترانه‌ها و فهلویات، جاذبه و زیبایی و طراوت وحشی و دل‌انگیز این ترانه‌ها و اشتها فایز به سرودن این نوع دوبیتی و نفوذ و محبوبیت او در میان مردم - خاصه جنوب - باعث شده است که غالباً ترانه‌هایی که در دوره‌های قبل و بعد از زندگی فایز ساخته شده است، به نام او شهرت یابد» (احمدپناهی سمنانی، ۱۳۶۴: ۲۸۴)؛ به علاوه در بوشهر و دشتی و دشتستان، این گونه از شعر با شخصیت فایز چنان گره‌خورده است که به‌طورکل، شروه‌خوانی را فایزخوانی نیز می‌گویند و ممکن است شروه‌ای از مفتون را بخوانند و بگویند فایز می‌خوانیم و شرواهای جنوب را گاه دشتی یا دشتستانی یا فایزخوانی بنامند.

۲-۷-۱. اندوه و غم در اشعار فایز

غم و اندوه با زندگی مردم منطقه دشتی عجین شده و آنها خود پذیرای غم و اندوه هستند. «فایز در محیطی با چنین ابعادی به سن رشد رسیده و بالطبع این شرایط اقلیمی، جغرافیایی، زمانی و مکانی در شعر او تأثیرگذار بوده است، اما روح احساس و ذوق لطیف و نازکی خیال او در شعرش تجلی یافته و با برداشت و تلفیقی از عناصر زنده و فعال و پرحرکت طبیعت، در شعر او به رقص درآمده‌اند. در شعر او غم و اندوه به وضوح احساس می‌شود، به‌ویژه این‌که در سراسر منطقه، دوبیتی‌های او را با آواز غمگین و حزین دشتی شروه که خود مقوله‌ای جداگانه از این بحث است، زمزمه می‌کنند، نه تنها در مجالس غمگانه، بلکه در مجالس شادی و سرور و شب‌نشینی‌های دوستانه هم؛ یعنی دوبیتی‌های فایز با آواز شروه، هم در هنگام شادی و هم در هنگام غم، خواستار دارد» (زنگویی، ۱۳۶۹: ۹). دوبیتی‌های فایز در سنین پیری سروده است: «مسأله مهمی که از لابه‌لای اشعار او درمی‌یابیم این است که فایز دوبیتی‌های خود را در سنین پیری و کهولت و یا حداقل بالای چهل یا پنجاه‌سالگی سروده است. در هفده دوبیتی از پیری و زمین‌گیری و از دست دادن جوانی نالیده، در هفت دوبیتی از نزدیک شدن مرگ فریاد برآورده فقط یک دوبیتی او بوی جوانی می‌دهد. با این حال در یک مورد ادعا کرده که پیر سال و ماه نیست، بلکه غم عشق او را به پیری انداخته است:

نه فایز پیر عمر ماه و سال است غم هجران جانان کرده پیرم
(فایز، ۱۳۶۸: ۱۸)

بیشتر اوقات از دست رفتن جوانی شکایت می‌کند:

جوانی، رفتی و نایی به سویم نمی‌دانم کجایت بازجویم
ز فایز پرس و جو احوال فایز که تا با تو حکایت بازگویم
(همان: ۱۸۶)

گاهی از کجروی‌ها و ناسازگاری‌های معشوق گله و شکایت می‌کند و امید وی به جلوه یار است که جان خود را در راهش فدا کند:

بتا از کجروی‌هایت شکایت ولی با کس نگویم این حکایت
اگر در کلبه فایز نهی گام کنم جان را نثار خاک پایت
(همان: ۱۲۹)

مرا هم ساق و هم زانو کند درد کمر با ساعد و بازو کند درد
به هر عضو تو فایز پیری آمد جوانی رفت و جای او کند درد
(همان: ۱۴۸)

همه‌جا از پیری شکایت دارد و اظهار می‌دارد که گیرم که بخت دوباره با من یار شود، ولی درختی که شکست دیگر ثمر نمی‌دهد:

گرفتم آن‌که اقبالم شود یار شود این بخت من از خواب بیدار
شکسته قامت فایز ز پیری دگر شاخ شکسته کی دهد بار
(همان: ۱۶۴)

در دوبیتی‌هایش بیشتر از پیری شکایت دارد، ولی در غیر دوبیتی‌هایش از مرثیه‌ها و مسائل دیگر سخن گفته است. او در یک تک‌بیتی به موقعیت مکانی خود در منطقه گزدراز گله و شکایت کرده و آن را ربه نامیده است:

در باغ بگم^۱ منزل و مأوای من است بوذر^۲ نیم و ربده^۳ چرا جای من است

(همان: ۲۵۵)

بنابراین فایز هر جا از روزگار گله و شکایت دارد، از درد پیری می‌نالند و گاهی از بی‌وفایی روزگار می‌گوید:

انیس من به جز آه سحر نیست غذای من به جز خون جگر نیست

خداوندا بسوزش تا بداند که آه زار فایز بی‌اثر نیست

(همان: ۱۳۱)

بیا جانا که دنیا را وفا نیست جوی راحت در این محنت‌سرا نیست

در این ره هر چه فایز دیده بگشود ز همراهان اثر جز نقش پا نیست

(همان: ۱۳۱)

دلا دیدی که دلبر عهد بشکست زندگی ما ببرید و با اغیار پیوست

تو فایز از جفای بی‌وفایان بسایی تا قیامت دست بر دست

(همان: ۱۳۱)

فایز در سروده^۴ زیر، از معشوقش درخواست راحتی و آسایش دارد و می‌خواهد چند صبحی که زنده است در تب‌وتاب نباشد و با آرامش روزگار بگذراند. البته در این دوبیتی می‌خواهد هجران را به وصال بدل کند، ولی نوعی غم و اندوه را بیان می‌کند:

بیا جانا دمی ترکِ جفا کن دلِ خون‌گشته^۵ ما را دوا کن

بین آمیزش پروانه با شمع بت فایز تو هم رحمی به ما کن

(فایز، ۱۳۶۸: ۱۹۹)

در فرهنگ مردم جنوب، فایز یعنی شروه، فایز یعنی آرامش‌دهنده^۶ اندوه؛ اندوهی سهمگین که برای خانواده‌ای که جوانی از دست داده، با شروه و آهنگی حزین و سوزناک در مجالس و محافل خوانده می‌شود و هر کس به‌نوعی خود را آرام می‌کند؛ با صدای دل‌نشین شروه‌خوان، با کلام و دوبیتی‌های فایز، با همان درنگ‌هایی هر چند ناموزون و حتی گاهی بدون وزن و قافیه. لذا فایز سهم بسزایی در زدودن غم و غصه از دل مردم این منطقه دارد که گاهی، شروه‌هایی که از طرف صدا و سیمای بوشهر پخش می‌گردد، خود حاکی از این امر است که شنیدن نواهای حزین غم و اندوه را رام می‌کند و گاه می‌تواند شادی به دل فرد آورد و شور و شوقی او را به زندگی بیشتر کند. پس کلام فایز حتی اگر بدون آهنگ شروه خوانده شود، باز هم تأثیرگذار است.

۲-۸. محمدخان دشتی

محمدخان حاجی‌خان جمال‌خان رئیس حسین‌خان رئیس جمال‌حاجیانی مشهور به «محمدخان الفارسی» و متخلص به دشتی شاعر غزل‌سرا و داستان‌پرداز قرن سیزدهم، از بزرگ‌زادگان دشتی بود و خاندان او و نیز خود او از ضابطن و خان‌های بلوک دشتی بوده‌اند. او در سال ۱۲۴۶ در قریه^۷ «شُنبه» از دشتی متولد شد که بعدها ضابط و حاکم بلوک دشتی و نیز شاعری چیره‌دست گردید.

۱. بیگم: لقبی است ترکی، مؤنث لقب بیگ که برای زنان نجیب و محترم استفاده می‌شود.

۲. بوذر، مخفف کلمه ابوذر

۳. ربده، رِبْدَه از روستاهای اطراف مدینه و مدفن ابوذر غفاری، صحابی پیامبر است.

آن گونه که از تاریخ‌ها برمی‌آید، محمدخان تا قبل از مرگ برادرش حیدرخان، حکومت قسمتی از بلوک دشتی و در رأس آن خورموج را در اختیار داشته است و در واقع، پس از مرگ برادر دومش به حکومت کل آن نواحی دست پیدا می‌کند. با به حکومت رسیدن محمدخان مرحله جدیدی در تاریخ دشتی که با تحول و جهش علمی و فرهنگی همراه بود، آغاز شد. او بساط آسایش طالبان علم و مسافران را با ساختن قلعه‌ای در خورموج و حجره‌هایی به منظور آسایش زوار می‌گستراند، چنان‌که خورموج در زمان او دارالعلم کوچکی شده بود. داد و دهش‌های بی‌شمار دشتی به بسیاری از تذکره‌های دوره او راه یافته است و او بین معاصرانش به مهمان‌نوازی و گشاده‌رویی شهره شده بود. سال مرگ دشتی را مورخان و تذکره‌نویسان به اختلافی کوچک بین ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ نوشته‌اند. درباره آثار دشتی این کتاب‌ها را ذکر کرده‌اند: نمکدان، کلام الملوک، طریق السلوک، خسرو و شیرین و دیوان اشعار. دیوان اشعار دشتی که در این کتاب آورده شده که مجموعه‌ای است از غزل، قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، رباعی، قطعه و یک مسمط. نکته قابل توجه در این دیوان، نبودن دوبیتی است و حال آن که این قالب شعری مطلوب شاعران خطه جنوب و دوستان دشتی است که با او نشست و برخاست داشته‌اند. دشتی شاعر دوره بازگشت است و ماهیت این دوره، مقتضی نگاه دوباره و استقبال از دیوان شاعران دوره خراسانی و عراقی است (ر.ک. مالکی، ۱۳۶۹: ۱۴۶).

۲-۸-۱. شاخصه‌های اندوه در آثار محمدخان دشتی

محمدخان دشتی در ناپایداری دنیا و بی‌وفای آن قصیده مبسوطی سروده است که در آن می‌گوید: این دنیا، دنیای اندوه و غم است که گاهی با مهر، ما را به وجود می‌آورد و گاه با کینه و دشمنی ما را می‌برد و نمی‌داند مقصودش چیست؟ آیا پدر و مادر این جور بر فرزندش را روا می‌دارند؟ محتوایی که به صورتی تمثیلی در رباعی‌های خیام نیز دیده می‌شود:

ز چار آخور سنگین مجو علفه جود	که در چهار قرانش جوی ز جود نبود
همه به خیل، بخیل اندریم و غیر زیان	در این میان ز سیه کاسگیش نبود سود
زمانه جای غرور آمد و سرای فتور	نه خود محل قیام است و نه مقام قعود
کسی به دهر نیفروخت آتش عیشی	که در به چشم و دلش باز برنیچد دود
مدار کار همه روزگار بوده است	که در بهار خزان داشت در فراز فرود
ز مهر زایدمان و ز کین براندازد	نیافتم کز این قصد چیستش مقصود
پدر چرا کند این‌طور جور بر فرزند	چگونه مام پسندد چنین ستم بر رود
به حیرتم که فلک خود چرا نفرستاد	در این میان چو شب و روز این همه فرسود
فلک به مردم دانا ز رشک در کین است	مدام حسرت و نادانی است شغل حسود
جهان به دوست نشاید گرفت کآخر کار	بایدت چو به ناچار کردنش بدرود
ز باغ دهر چه جویی فراغ و امن که نیست	سلامتیش به سیب و بهیش در امرود

(دشتی، ۱۳۹۵: ۲۱۹)

گاهی غم و اندوه از سویه‌های هستی‌شناسی برخوردار می‌شود که تأمل در آن گاه موجب آگاهی و معرفت انسان می‌گردد و موجبات رشد و تعالی روحی انسان را فراهم می‌آورد. اینجاست که باید خود را به معشوق حقیقی نزدیک کرد تا اندوه و غم زایل شود. هرچند که اندوه و غم مایه آزار و رنج آدمی است، ولی گاهی انسان را به آگاهی عمیقی می‌رساند. دشتی غم و اندوه شخصی خود را در مرثیه‌ای که برای برادر ارشدش مرحوم حیدرخان در قالب قصیده سروده است، نمایان می‌کند که به‌طور اختصار به چند بیت آن اشاره می‌شود:

گه رحیل از اینجا چو دل‌گران رفتی سبک به منزل دارالسرور جان رفتی
 از آن‌که قدر وصال تو ندانستم به هجر تا که سزایم دهی از آن رفتی
 مرا به کیفر کافر دهی به دوزخ غم نهادی و به‌سوی خلد جاودان رفتی
 بسیج راه عدم من نموده بودم پیش ز من سبق تو گرفتی و خوش روان رفتی
 (همان: ۲۷۹)

اندوه جمعی و سوگ مذهبی نیز در اشعار دشتی نمود دارد. وی ترکیب‌بندها و قصایدی در رثای سالار شهیدان، اباعبدالله الحسین (ع) سروده است. ترکیب‌بندها تحت عنوان چهار اصل و هر کدام شامل چندین فصل بر وزن ترکیب‌بند مشهور محتشم کاشانی «باز این چه شورش است که در خلق عالم است/باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»، سروده شده است. از اصل اول فصل اول نمونه‌ای ذکر می‌شود:

هر سال شورش‌ی که در اوضاع عالم است از محنت مصیبت این ماه ماتم است
 این مه هلال لاغر و فربه بود از آنک خالی شده ز شادی و پرگشته از غم است
 ماهی که خون آل علی شد در آن حلال تا سال و ماه هست همیشه مُحرم است
 این ماه، مرد و زن همه در کار شیونند از جمله بیش‌گریه حوا و آدم است
 جبریل دم‌فسرده ز حسرت در این عزا است وز بهر نفخ صور سرافیل در دم است
 خورشید و ماه را ره آمدن نماند از این غبار غم که شب و روز در هم است
 گویا عزای زینت عرش خدا بود کز هر عزا مصیبتش امروز اعظم است
 جسم بتول و جان علی نور نیرین سبط رسول و صاحب خلق حسن، حسین
 (همان: ۲۸۴)

دو قصیده در مصیبت امام حسین (ع) سروده است که چند بیتی از آن ذکر می‌شود. در قصیده اول آورده:

از کربلا چو قافله شام بار کرد گردون صبح اهل حرم شام تار کرد
 از سیل اشک ناقه مجال گذر نداشت بر قتلگاه قافله‌شان چون گذار کرد
 افکند ز آه و ناله در آن دشت شورش‌ی نوعی که چرخ پیر پشیمان ز کار کرد
 با کشته برادر خود با زبان حال بسیار شکوه از ستم روزگار کرد
 کای جان من چو داغ دل غصه پرورم زخم تن شریف تو نتوان شمار کرد
 (همان: ۳۰۵)

در رباعیات به اشعار با مضمون سوگ و اندوه کم و بیش برمی‌خوریم. در این سروده‌ها نیز ماتم امام حسین (ع) به سبب عشق و ارادت بسیاری که به این امام همام داشته است، دیده می‌شود:

آن کشته که عرش در عزایش باشد کی ماتم خاکیان سزایش باشد
 شک نیست که چشم آسمان خون‌گرید بر آن که خدای خون‌بهایش باشد
 (همان: ۳۳۸)

و در یک رباعی در غم از دست دادن عزیز آرزوی مرگ می‌کند:

ای گشته ز تیغ جور کفار هلاک ای برده به خاک، آرزوها همه پاک
 من آرزوی دل تو بودم همه عمر ما را ز چه همراه نبردی در خاک
 (همان: ۳۴۰)

با وجودی که محمدخان، خان منطقه بوده و عموماً تصور قالبی از خان‌ها در روزگاران گذشته جور و ستم بر مردم بوده است، وی جزو موارد استثنایی است که علاوه بر بخشندگی و مهمان‌نوازی، از روحیه لطیف و ذوق سرشار ادبی برخوردار بوده، به گونه‌ای که به خلق مضامین گوناگون پرداخته است.

۹-۲. مفتون

سید بهمینار (آقا بهمینار) حسینی، متخلص به مَفْتُون (۱۳۱۵ - ۱۲۷۶ق) از سادات خطه جنوب ایران و بُرْدُخُون است. نام پدر او علی‌اکبر و نام مادرش زبیده بود و در بردخون به دنیا آمد. آقا بهمینار، از جوانی کسب کمال و معرفت کرد و استعداد فطری خود را بروز داد و به ساختن اشعار پرداخت. پس از چندی، از بردخون به آبادی کورک، واقع در شش فرسنگی جنوب غربی آن شهر مهاجرت کرد. چنان که تا آخر عمر در آنجا زیست و در همان‌جا درگذشت. جسد او چند سالی در گورستان کورک به امانت گذاشته شد. سپس، به کشور عراق منتقل و در وادی‌السلام به خاک سپرده شد.

بتا غربت به روی تو وطن شد وطن بی روی تو زندان من شد
 تو اندر مصر و کنعان خرم و شاد به مفتون بردخون بیت‌ال‌حزن شد
 (مفتون، ۱۳۸۱: ۹۴)

مرحوم مفتون در حوزه علمیه بردخون - که یکی از مهم‌ترین حوزه‌های علمی منطقه بود - کسب علم کرد. او بیشتر در دوبیتی، طبع آزمایی کرده است. گرچه مثنوی‌هایی مانند لیلی و مجنون خود را بسیار زیبا سروده، ولی شهرت او بیشتر به خاطر دوبیتی‌های دل‌انگیزش است. وی غزل را نیکو می‌سروده و در آن تحت تأثیر حافظ بوده است (ر.ک. فخرایی، ۱۳۹۴: ۵۸).
 مفتون اندوه خود را در عشق به معشوق در ساحت‌های مختلف خود چنین می‌گوید:

ترسم که آه من به جهان شعله‌ور شود راز دلم ز پرده باطن به در شود
 ترسم به هجر دوست کنم صبر و عاقبت باقی زمان صبر که عمرم به سر شود
 ترسم که کند ز صحبت ایام رفته یاد یک‌باره صبر و وفای دوست نصیب دگر شود
 ترسم که زلف خویش پریشان کند ز غم آن باوفا ز مردن من چون خبر شود
 (مفتون، ۱۳۹۱: ۱۱۰)

و بی‌تردید در این غزل به استقبال غزل معروف حافظ با مطلع زیر رفته است:

ترسم که اشک در غم ما پرده‌در شود وین راز سر به مَهر به عالم سَمَر شود
 (حافظ، ۱۳۷۶: ۱۱۰)

مفتون شاعری دوبیتی‌سراست که بیشتر آوازه او مرهون همان دوبیتی است، اما در غزل، قصیده، مثنوی و دیگر قالب‌های شعری نیز طبع آزمایی کرده است. شهرت شاعری مفتون در جنوب تا بدان‌جاست که با اشعار فایز دشتی برابری می‌کند. بدیهی است که فایز و مفتون به دلیل درد مشترک و دل‌سوختگی جنوب‌نشینی و احساسات داغ و آفتاب‌زده شاعرانه خود به زبانی نزدیک به هم دست یافته‌اند، اما تسلط فایز دشتی در خلق صور خیال از مفتون بیشتر است. امروزه شراره‌خوانان جنوب، بیشتر

از دوبیتی‌های فایز و مفتون را به کار می‌برند. یکی از وجوه اهمیت شعر او -بخصوص دوبیتی‌هایش- در میان مردم سادگی و روانی سروده‌های او و استفاده مناسب و مردم‌پسند از استعاره است.

به گفته منتقدان و شارحان، در اشعار مفتون، تکرار فراوان لفظها و تعابیر؛ یعنی تکرار یک معنی در لفظهای گوناگون زیاد به چشم می‌خورد، مانند شکستن عهد و وفا، رسم وفاداری، جور و جفا. به هر روی، در خصوص تأثیر و احیاناً تقلید مفتون از دیگر شعرای پیش از خود، گفتنی زیاد است، ولی هر چه باشد، ترانه‌های گرم او با زبان سروده در زبان مردم خطه استان بوشهر فراوان نقل می‌شود.

مفتون بیشتر در دوبیتی طبع آزمایی کرده است. غزل را نیکو می‌سروده و در این زمینه تحت تأثیر سعدی و بیشتر حافظ بود که شاهد بر این مدعا دیوان ایشان معروف به هدیه‌العشاق که شامل دوبیتی، رباعی، غزل، مثنوی و تعدادی قصاید از وی است. او علاوه بر این، صاحب کشکولی به نام حسینی است که نسخه ناقصی از آن موجود است. در قسمتی از این کشکول نسبت خود را به شاه فرج‌الله ملقب به امیر دیوان می‌رساند.

۹-۲-۱. شاخصه‌های اندوه در آثار مفتون

شکایت از رنج‌های روزگار هم تا حدودی غم و اندوه را التیام می‌بخشد و هم طرح آن موجب ارتباط با دیگرانی می‌شود که در آن رنج سهمی هستند یا مشابه آن را در زندگی خود دارند. گاهی روزگار بر وفق مراد افراد نیست و طبیعت سر ناسازگاری دارد، انسان وارسته و آگاه می‌تواند از این ورطه به طریقی عبور کند. یکی از این افراد شاعر برجسته و عارف بزرگوار و جلیل‌القدر بهمینار، متخلص به مفتون است که با دارایی و نداری ساخت و روزگار را سپری کرد. او هیچ‌گاه تسلیم افراد پست و خائن نشد، حتی زمانی که فقر دامن او را گرفته بود و نیازمند چند من غله برای امرار معاش و نجات فرزندانش بود با آن روح والایی که داشت، دست پیش ناکسان دراز نکرد و با عزم و اراده آهنین، روزگار را با آبرومندی گذراند. مفتون در زمان حیات خود دو تن از فرزندان ذکورش را از دست داد. در مرثیه‌ای که در وصف از دست دادن فرزند دوش سروده است، به توصیف فرزند و خصایل نیک وی می‌پردازد، سرنوشت را می‌پذیرد و سپس احساس خود را از این غم و اندوه این گونه بیان می‌کند:

افسوس گلی ز گلستان رفت	یک سرو سهی ز گلستان رفت
یک گلشن مهر و حسن اخلاق	تاراج به صرصر خزان رفت
مانند ستاره‌ای سحرگاه	تایید و ز چشم دوستان رفت
در اول عمر، علی‌اصغر	ناکام چو اکبر جوان رفت
سوراخ نموده قلب مفتون	چون تیر ز چله کمان رفت
از فرقت او چسان ننالم	اندر طلبش کجا توان رفت
از دیده برفتی ای پدر جان	جانا تن باب ناتوان رفت
جز صبر و شکیب چاره‌ای نیست	این قسمتم از ازل چنان رفت
از سوز دلم خدا گواه است	کاین شعله درون استخوان رفت
هر گه که به یاد او بنالم	آه دل من به آسمان رفت
تاریخ وفات او بگفتم	ای وای شریفی از جهان رفت

(مفتون، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۲)

مصراع پایانی به حروف ابجد برابر با سال ۱۳۷۵ ه.ق. می‌شود.

احمدی ریشه‌ری اشاره‌ای به ضعف و پیری مفتون دارد که آوردن آن خالی از لطف نیست؛ «در میان دوبیتی‌های مفتون، موردی که مرا به شگفتی و زیبایی کلام او انداخت، شعری از او بود که استاد سیدمحمدحسن نبوی برایم نقل کرد و آن شعر در نسخه‌های لیراوی و علی‌اکبر و ادریس طاهری نیامده بود:

اگر چشم ضعیف و مو سپید است تنم کاهیده و رنگم پریده است
همه تأثیر مار گیسوان است که مفتون را گه بازی گزیده است
(مفتون، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۲)

این شگفتی، بیشتر به خاطر به‌کارگیری نوعی باور محلی در شعر بود که شاعر، آن را در زبان خود جای و گیسوان دراز معشوق را بدان مثل زده است. مضمون شعر، بسیار زیبا و قابل فهم است، اما سخن بر سر ضعیف شدن جسم، پریدگی رنگ و سپیدی زودرس موی اوست و مفتون به‌واقع، همه این عوارض را تأثیر مارزدگی می‌داند؛ زیرا در نزد مردم دشتی عقیده بر این است که شخص مارگزیده اگر نمیرد، مبتلا به ضعیفی چشم و سپید شدن موی می‌شود و شاعر در اینجا گیسوان دراز و پیچ در پیچ یار را به سان مار واقعی دانسته و اظهار می‌دارد که این حالت جسمانی او ناشی از گزش مار گیسوان دلبر و نشأت گرفته از همان باور عوام است که او را به چنین روزی انداخته است» (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۹). مفتون در ایامی به چشم درد شدیدی گرفتار می‌شود که حتی کسی را نمی‌دیده، از چشم درد نالیده و از خدای خود خواستار شفای چشمانش می‌شود:

خداوندا به فصل گل، من زار به درد چشم بنمودی گرفتار
ز لطف خود شفا ده چشم مفتون که روی دوستان بینم دگر بار
(مفتون، ۱۳۸۱: ۱۰۷)

محرومیت از امکانات بهداشتی در آن زمان موجب شده به جای درمان از خداوند درمان چشم درد خود را طلب کند. در شعر دیگری ظاهراً به خاطر بیماری سختی که در جوانی برایش پیش آمده، شکایت دارد و بر این باور است که دیر یا زود رخت از این دنیا می‌بندد و می‌رود:

چو من در این بلا گشتم گرفتار باید رفت از این دنیا به ناچار
دریغا مُرد مفتون در جوانی بماند اندر دلش امید بسیار
(همان: ۱۰۶)

احمدی ریشه‌ری درباره گله و شکایت از روزگار مفتون این‌گونه نوشته است: «اما آنچه بیشتر، دیده فکر ما را به کلام و اندیشه شاعر جلب می‌کند، شکوه‌ای است که او هم از پریشان‌حالی خود که ناشی از گردش ایام و روزگار بدفرجام است، دارد و هم از مردم ناهل و از جور لئیمان:

یارب از گردش ایام، پریشان تا چند وز مصیبات جهان سر به گریبان تا چند
تا کی از مردم ناهل کشم بار جفا صدمه از بی‌پدران، جور لئیمان تا چند
(۱۳۸۱: ۲۵)

به نظر می‌رسد، طرح پریشان‌حالی برخی شاعران از روزگاران گذشته تا اکنون یکی از دست‌مایه‌های همیشگی بوده است و چون شعر عرصه بیان ما فی الضمیر است و مصیبت‌ها، سختی‌ها و نیز برخورد با مردم ناهل و ستمکاری افرادی که قدرتی در دست دارند، فشار بسیاری به روان شاعر وارد می‌کند، در مناطقی که این اوضاع و احوال شدیدتر بوده، نمود بیشتری نیز در شعر یافته است.

۳. نتیجه‌گیری

با نگاهی کلی به موضوع غم و اندوه در مجموعه آثار فایز دشتی، محمدخان دشتی و مفتون بردخونی چنین درمی‌یابیم که ضمن انعکاس گسترده غم و اندوه در اشعار شاعران، تبلور غم و اندوه در اشعار فایز، بیشتر جنبه شخصی داشته و غم و اندوه اشعار مفتون، بیشتر به دلایل خانوادگی و اجتماعی است. در اشعار محمدخان دشتی جنبه مذهبی و اجتماعی اندوه نمود بیشتری داشته است. وی شعری را که به دور از بازگویی رنج و درد و اندوه‌های بشری باشد به هیچ می‌گیرد و گاه با سراینده‌گان بی‌درد در دوره مشروطیت و بازگشت ادبی مخالفت می‌کند. فایز بر مسائل شخصی به واقعیات تلخ، غم‌انگیز و حتی نفرت‌آور اجتماع نیز توجه داشت و در غم و اندوه مردم روزگار خویش شریک بوده است. در شعر او غم و شادی دیگران بیشتر جلوه‌گر است. در اشعار مفتون علت اندوه وی در ابتدای شاعری‌اش به شکل گنگ و نامفهوم ظاهر می‌شود، اما به تدریج علت اندوه او را می‌توان تلاش وی برای رسیدن به کمال عرفانی یا غمی برآمده از احساس تنهایی و یا به دلیل فاصله گرفتن بشر از سادگی طبیعت دانست. مهم‌ترین اندوه این شاعران هم‌عصر به‌طور مشترک، اندوه تنهایی، قوانین تحمیلی اجتماع، انتقادهای تند اجتماعی، عشق، رهایی، گناه، مرگ و نیستی، استبداد، حاکمان نالایق، استعمار، فاصله‌های طبقاتی و مویه از گذر عمر و پیری است که در اشعار شاعران ذکر شده کاملاً مشهود است.

شباهت اشعار این سه شاعر در پرداختش به مسئله اندوه در عواطفی است که به آن پرداخته‌اند. هر سه از مسیر عاطفه فردی حرکت کرده‌اند و در این راه به عواطف اجتماعی و در نهایت، به عواطف انسانی و بشری رسیده‌اند. تفاوت بیانی این سه شاعر، بیشتر در استفاده از صور خیال است. فایز و مفتون بیشتر از تشبیه برای ابراز مفهوم اندوه استفاده کرده است و محمدخان برای انتقال این عاطفه از دیگر آرایه‌های ادبی همچون تشخیص، بهره برده است. این امکانات ادبی و بلاغی در پویایی و استواری شعر آن‌ها و مشهور شدن در میان مردم تأثیر بسزایی داشته است.

منابع

۱. احمدپناهی سمنانی، محمد (۱۳۶۴)، *ترانه‌های ملی ایران*، تهران: زیبا.
۲. _____ (۱۳۸۰)، *سنگستان ج ۲*. تهران: نوید.
۳. احمدی ریشه‌ری، عبدالحسین (۱۳۸۱)، *پژوهش در آثار، افکار و اشعار مفتون بردخونی*، بوشهر: ولی‌عصر.
۴. باباچاهی، علی (۱۳۶۸)، *شروه‌سرایی در جنوب ایران*، تهران: مرکز فرهنگی و هنری اقبال لاهوری.
۵. پورنماداریان، تقی (۱۳۸۰)، *در سایه آفتاب*، تهران: سخن.
۶. تمیم داری، احمد (۱۳۹۰)، *فرهنگ عامه*، تهران: مه‌کامه.
۷. حافظ، خواجه شمس‌الدین (۱۳۷۶)، *دیوان*، تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی، تهران: باقرالعلوم.
۸. حبیبی، احمد (۱۳۷۰)، *محیا*، شیراز: نوید.
۹. حمیدی، سید جعفر (۱۳۸۹)، *استان زیبای بوشهر*، چ دوم، بوشهر: شروع.
۱۰. _____ (۱۳۹۵)، *فرهنگ‌نامه بوشهر*، ج ۱، تهران: جامی.
۱۱. _____ (۱۳۷۵)، *آیین شروه‌سرایی*، تهران: ققنوس.
۱۲. دشتی، محمدخان (۱۳۹۵)، *دیوان*، تصحیح حسین جلال پور، تهران: بامدادنو.
۱۳. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۴)، *زبان و ادبیات عامه ایران*، تهران: سمت.
۱۵. _____ (۱۳۹۵)، «انواع بومی سروده‌های خراسان»، *جستارهای ادبی*، شماره ۱۹۴، صص. ۱۲۷-۱۵۴.

۱۶. رستگار، زکریا (۱۳۹۲)، *دشتی تاریخ، سرزمین، فرهنگ*. تهران: آشیان آبتین نگار.
۱۷. رستمی، راضیه و ریاحی زمین، زهرا (۱۳۹۷)، «گونه شناسی تحلیلی اشعار عامه استان بوشهر»، *فرهنگ و ادبیات عامه*، شماره ۲۷، صص ۱۳۹-۱۶۴.
۱۸. رضایی، عبدالله (۱۳۸۱)، *ادبیات عامیانه استان بوشهر، بوشهر: شروع*.
۱۹. زنگویی، عبدالمجید (۱۳۶۹)، *ترانه‌های فایز*، تهران: ققنوس.
۲۰. _____ (۱۳۷۷)، *شعر دشتی و دشتستان، از فاضل تا وامق*، دفتر پنجم، تهران: اشاره.
۲۱. شریفیان، محسن (۱۳۸۲)، *اهل ماتم*، تهران: دیرین.
۲۲. صفائی ملایری، ابراهیم (۱۳۱۵)، «فایض دشتی»، *ارمغان*، شماره ۶، صص. ۴۷۲-۴۷۴.
۲۳. فخرایی، شمسی (۱۳۹۴)، *شاعران معاصر شهرستان دیر*، تهران: راز نهران.
۲۴. کریم رشیدی، گمین (۱۳۹۹)، «ادب غنایی در اشعار شیخ کاظم سعیدی»، *فصل‌نامه مطالعات زبان و ادبیات غنایی*، شماره ۳۶، صص. ۳۱-۴۲.
۲۵. مالکی، هیبت‌الله (۱۳۶۹)، *شرح حال شعرای دشتستان بزرگ*، تهران: چاپ رودکی.
۲۶. محمودی دشتی، حسین (۱۳۷۹)، *بهار و خزان اهل بیت*، قم: الهادی.
۲۷. معتمد، رضا (۱۳۹۳)، *بدویت معصوم، پژوهشی در شعر محلی با پرداختی ویژه به شعر محلی استان بوشهر*، بوشهر: بهارستان.
۲۸. هدایت، صادق (۱۳۹۵)، *فرهنگ عامیانه مردم ایران*، تهران: چشمه.

- 1- Ahmadi Reyshhari, A| (1989). *Shrouhsarai in the south of Iran*. Tehran: Iqbal Lahori Cultural and Artistic Center.
- 2- Ahmadi Reyshhari, A. (2002). **Research in the works. thoughts and poems fascinated by Bardkhoni**. Bushehr: Vali-e-Asr.
- 3- Ahmadpanahi Semnani, M. (1986). **National Songs of Iran**. Tehran: Ziba.
- 4- Ahmadpanahi Semnani, M. (2002). **Sangestan**. Vol. 2. Tehran: Navid.
- 5- Dashti, M. K. (2016). **Divan**. edited by Hossein Jalalpour. Tehran: Bamdadno.
- 6- Dekhoda, A. A. (1995). **Dekhoda Dictionary**. Tehran: University of Tehran Press.
- 7- Fakhraei, S. (2015). **Contemporary Poets of Dir**. Tehran: The Secret Secret.
- 8- Habibi, A. (1992). **Mahya**. Shiraz: Navid.
- 9- Hafez, K. S. (1998). **Divan**. edited by Qasem Ghani and Mohammad Qazvini. Tehran: Baqer al-Uloom.
- 10- Hamidi, S. J. (1997). **The Method of Shrouh writing**. Tehran: koknoosh.
- 11- Hamidi, S. J. (2010). **Bushehr Beautiful Province**. 2th ed. Bushehr: Beginning.
- 12- Hamidi, S. J. (2015). **Bushehr Dictionary**. Vol. 1. Tehran: Jami.
- 13- Hedayat, S. (2016). **Iranian Folklore**. Tehran: Cheshmeh.
- 14- Karim Rashidi, Gamin (2021). "Lyrical Literature in the Poems of Sheikh Kazem Saedi". **Linguistic Language and Literature Studies**. Vol. 36. pp. 31-42.
- 15- Mahmoudi Dashti, H. (2001). **Spring and Autumn of Ahl al-Bayt**. Qom: Al-Hadi.
- 16- Maleki, H. (1991). **Biography of the poets of Dashtestan**. Tehran: Rudaki Press.
- 17- Motamed, R. (2014). **Innocent Bedouin: a research in local poetry with special attention to local poetry in Bushehr province**. Bushehr: Baharestan.
- 18- Pournamdarian, T. (2001). **In the Shadow of the Sun**. Tehran: Sokhan.
- 19- Rastegar, Z. (2013). **Dashti History. Land. Culture**. Tehran: Ashian Abtin Negar.
- 20- Rezaei, A. (2002). **Folk Literature of Bushehr Province**. Bushehr: Beginning.
- 21- Rostami, R. and Riahi Z. (2019) "Analytical typology of popular poetry in Bushehr province". **Folk culture and literature**. vol. 27. pp. 139-164.

- 22- Safaei Malayeri, I. (1907). "Fayez Dashti". **Armaghan**. vol. 6. pp. 472-474.
- 23- Sharifian, M. (2003). **Mourning**. Tehran: Dirin Publications.
- 24- Tamimdari, A. (2011). **Folklore**. Tehran: Mahkameh.
- 25- Zangavi, A. (1991). **Fayez Songs**. Tehran: Phoenix.
- 26- Zangavi, A. (1998). **Poetry of Dashtiyeh and Dashtestan**. from Fazel to Wameq. Fifth Office. Tehran: Asharah.
- 27- Zolfaghari, H. (2015). Indigenous types of Khorasan poems. **literary essays**. No.194. pp.127-154.
- 28- Zolfaghari, H. (2015). **Iranian Language and Folk Literature**. Tehran: Samat.

